اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين.

عرض شد که بحثی را که رسيديم در بحث متن راجع به بحث سنن بود که اين بحث سنن خيلی تأثيرگذار است در متون بلکه اگر دقت آن شب هم ديشب شب جلسه قبلی بعضی از عباراتی را که از صحابه خواند بحث متن حتی در تعبيرات و بلکه در تعبيرات فقهای اهل سنت هم خيلی زياد تأثير، يعنی اين­که اين­ها سعی کردند يک مرزی بگذارند بين فرائض و بين سنن اين نه فقط تو روايات ما آمده و خيلی روش هم تأکيد شده بلکه در ميان اهل سنت هم هست البته من فکر می­کنم تا حدود مثلاً قرن دوم يا سوم به خاطر اين­که بيشتر فقه جنبه تعليمی داشت جنبه آموزشی داشت اين تعبير و سنن و فريضه را به کار می­بردند بعدها ديگر فقه جنبه رساله عملی بين مردم پيدا کرد در آن رساله عملی ديگر خيلی به فکر سنن نيفتادند عنوان سنن ديگر خيلی کارگشا نبود به جای او می­گفتند مثلاً يجب، می­گفتند يحرم ديگر دنبال اين­که حالا بگويند يجب بالسنه يحرم بالسنه اين نبود اما در اوائل کار که جنبه علمی و تعليمی و تعلمی و حوزوی داشت و جنبه تخصصی داشت تعبير سنت و فريضه زياد است راجع به بحث سنت و فريضه و فرق بين اين دوتا و موارد کشف اين، بحث خيلی سنگين يعنی صحبتی نيست که شايد بدون مبالغه بشود حدود يکسال صحبت کرد يعنی شوخی نمی­کنم خيلی زياد است بحث فوق العاده سنگينی است و در توی کاربردهای مختلفی که دارد، آنچه که در اين بحث عرض کردم مطمح نظر بود آن بحث متن حديث و نقد متن بود آن راجع به متن داشتيم صحبت، و الا جهات بحث خيلی زياد است و فراوان اما آنچه که بر می­آمد و ما در سنن حتی سنن مستقل مثلاً همين حرمت حلق لحيه اگر مثلاً مشهور قائل اند به حرمت اين نتيجه­اش مال سنت است جزو سنن پيغمبر است در يک روايت مثلاً بعضی از امور را جزو فطرت گرفته، که يکش هم ختنه است با اين­که ختنه واجب است در رجال در اين­جا جزو فطرت گرفته يعنی تعابير مختلفی از سنن وارد شده و عرض کرديم علمای ما غالباً اين حديث مبارک را حالا می­خواهيم آن دفعه نخوانديم ديگر و ما کان علی يکره الحلال اين را می­آوردند شاهد بر اين­که يکره يا يُکرَه در روايات گاهی به معنای حرمت است بلکه طبق اين تفسيری که من عرض کردم اصل اولی اين است که حرمت باشد نه گاهی، اصل اولی اين است که يُکره به معنای حرام باشد يعنی يحرم بالسنة به اصطلاح اگر خلافش باشد که کراهت مصطلح باشد اين بايد با شواهد اثبات بشود و الا اصل اولی آن است ينبغی مثلاً لاينبغی اصل اولش در حرمت است، مگر اين­که شواهدی اقامه بشود که مراد کراهت مصطلح است عرض کردم تا وقتی که حديث و فقه جنبه­های علمی و تخصی دارد اين­جا تعابير تعابيری به اصطلاح خاص فقهائی است و لذا در آن مسأله هم من عرض کردم اين­جا امام تعبير فقهای به کار برده و الا شأن امام اجل است که بخواهد استدلال بکند مثلاً فان النبی قال الصلاة عماد دينکم، شأن امام اجل است که بخواهند استدلال بکنند و لذا احتمال بسيار قوی داديم که آن حديث مدرج باشد و انزل اصلاً کلام زراره باشد هم تعبير فقهای است و هم کلام يک فقيهی است خود زراره در روايات دارد که فقيه بود يک روايت خيلی مفصلی از زراره در باب مواريث که ايشان می­گويد ظاهراً ايشان زمان امام باقر به اين مکتب تشرف پيدا می­کند، می­گويد خدمت امام باقر و صحبت شد و بعد امام فرمودند فردا بيا و فردا رفتيم و به جعفر فرمودند زراره تقريباً مثلاً اين حالت را آدم احساس می­کند که خودش را فاضل معاصر امام صادق می­ديد شايد مثلاً برايش سنگين بود که امام ارجاعش بدهد به امام صادق، امام صادق بلی

س: حديث را آوردم

ج: بخوان

س: توی کافی است احمد ابن محمد عن الحسن ابن محبوب عن سيف الطماح قال قلت

ج: البته احمد ابن محمد ايشان ابتداء نمی­کند اين­جا عادتاً بايد قبلش يک کسی باشد

س: بلی علی ابن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابی عمير عن حماد عن الحلبی بعد حديث هفت هم احمد ابن محمد

ج: نمی­شود اين،

س: چاپی که اين شکلی است حالا بگذار ببينم که

ج: احمد ابن محمد عن ابن محبوب نمی­شود نه، البته حالا چون اول سند که احمد ابن محمد باشد نمی­شود در کافی ندارد در مشايخ هيچ کسی که اسمش احمد ابن محمد باشد جز دو نفر که غالباً در اين­جاها از ايشان نقل نمی­کند در روضه از ايشان نقل می­کند يکی احمد ابن محمد ابن سعيد معروف به ابن عقده زيدی کلينی از آن نقل نمی­کند يکی هم احمد ابن محمد ابن عاصمه بغدادی که ايشان هم از اجلاست کلينی هم از ايشان اما خيلی کم است نقل از اين دوتا خيلی کم است و علی تقديرين اين دوتا از مرحوم ابن محبوب نقل نمی­کنند اين ديگر ظاهراً مثلاً يک محمد ابن يحيي افتاده باشد محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد، احمد ابن محمد ابتداء نمی­شود،

س: بلی اين­جا

40: 5

دادند گفتند که اين تعليق بوده محمد ابن يحيي عن احمد ابن محمد

ج: شايد حديث قبلش چون گاهی اوقات تعليق به قبلی قبلی

س: قبل­تر

ج: قبل­تر

س:

50: 5

حديث 5

ج: می­گويم می­گوييم ما تو هوی می­زنم سندها را تو هوی می­خوانم احتياج به خواندن ندارد، علی ای حال بلی اين درست است، محمد ابن، حتماً قبلی­اش محمد ابن يحيي بوده عادتاً البته عدة من اصحابنا هم می­گويند احمد ليکن چون جزء عده هم محمد ابن يحيي است و ايشان فوق العاده از اجلاست مرحوم محمد ابن يحيي عطار ابوجعفر القمی رضوان الله تعالی عليه بلی بفرماييد

س: قلت لابی بصير احب ان تسئل اباعبدالله عليه السلام عن رجل استبدل قوس

22: 6

فيهما بثّ مدفوف و قوسرّتين فيها تمر مشقق، قال فسئله

ج: بثّ آن اول خرماست که هنوز به اصطلاح درشت شده اما خوب پخته نشده

س: قبل از بدو صلاح است

ج: نه بعد از بدو صلاح بدو صلاح که اولش است بعد از بدو صلاح به اصطلاح خلال می­گويند يک خرمايي است که زرد سفت است آن را بوسر می­گويند بعد قوسره دوتا ظرف است يا دوتا اناء است دوتا اناء از اين­ها در مقابل يک خرمای مشقق، خرمای مشقق حالا اين چون انواع خرماست من هم خيلی وارد نيستم عادتاً معنايش اين است که خرمايي که شکاف برداشته يعنی به اصطلاح خرمايي که کاملاً رسيده است آنی که نارس است مبادله کرد مثلاً دو کيلو به يک کيلو از آنی که خوب رسيده قوسرتين به قوسره دوتا به يکی، که به اصطلاح يداً بيد که هست نقد هست، يکی کم و زياد دارد يکی بوسر است آن وقت اين فرضش چه است؟ فرضش اين است که اين دوتا در آن زمان قيمت­شان يکی بود چون فتوی اين است که اگر بخواهد اين دوتا را با آن يکی بفروشد بيعش باطل است به خاطر ربای نقدی که حرم رسول­الله اما اگر اين دوتا را دوتا قوسره را بفروشد به فرض کنيد ده دينار باز ده دينار را بده آن خرمای ديگر را بگيرد اشکال ندارد دوتا بيع بشود اشکال ندارد با اين­که به حسب ظاهر نتيجه يکی است ديگر بالاخره دو کيلو از آن بوسر داده يک کيلو از خرمای مشقق گرفته به قول اين، خرمای شکافته شده از اين خرما گرفته اگر مستقيم بده می­گويند رباست حرام است، اما اگر آن دو کيلو را بدهد به ده دينار باز ده دينار را بدهد دو مرتبه از آن يک کيلو بخرد از آن يک کيلوی که مشقق است می­گويند اشکال ندارد دوتا بيع بشود اشکال ندارد يک بيعش اشکال دارد،

س: اين­که گفتند

ج: بلی آقا

س: دوتا بيع که ديگر يقيناً اشکال ندارد اين­ گفتن ندارد،

ج: می­دانم نه اشکال ندارد می­دانم گاهی صحبت می­کنند که اين مثلاً فرار از رباست يا اين چطور می­شود بالاخره نتيجه يکی است چه آثاری دارد حالا من چون نمی­خواهم وارد بحث ربا بشوم اين آثار اين دوتا بيع است واقعاً دوتا اثر دارد آن يک بيع است يک اثر دارد حالا به هر حال می­گويد دو قوسره در مقابل يک قوسره بفرماييد

س: بلی قال فسئله ابوبصير عن ذلک فقال عليه السلام هذا مکروه فقال کان علی ابن ابی طالب يکره ان يستبدل بسطاً من تمر مدينه ببسطين من تمر خيبر لان تمر المدينة ادونهما و لم يکن علی عليه السلام يکره الحلال

ج: اصلاً تعبير آورده مکروه يعنی حرام، به شما عرض کردم

س: در تعبيرات اهل سنت زياد اين،

ج: زياد من عرض کردم اين بحثی که شده اختصاصی به ادبيات ما ندارد اما فکر می­کنم تمر مدينه اردأ يا اجود نوشته

س: لان تمر المدينه ادونهما

ج: به عکس باشد،

س:

35: 9

ج: به عکس است چون می­گويد دو وسق به يک وسق،

س: نه ايشان که نگفته

ج: به عکس است خب، اجود بايد باشد چون يک وسق از مال وسق از مال مدينه به دو وسق مال به اصطلاح خيبر،

س: توی مرآت هم گفته، گفته که الظاهر اجودهما

س: ادون هم يک جورهای بايد

ج: مگر ملق بزنيم نگاهش بکنيم و الا آدم صاف که نگاه بکند ادون ادون است ديگر، يک جورهای آدم کله پا بشود،

س: تعبير به اردی می­کرد

ج: اردأ اردئهما، بايد اجودهما باشد البته مدينه هم خرماهای مختلفی داشته بعضی خرماهايش خيلی خوب بودند يک خرمايي داشته که خيلی ضعيف بوده معافاره، دارد در رويت معافاره خيلی هم خرمای ضعيفی بوده اين خرمايش نسبتاً کم بوده آن دانه­اش گنده بوده هست بعض خرماها چيزش به اصطلاح آن گوشتش کم بود اما دانه­اش زياد بود اين ما توی مدينه در آن زمان تا جايي که من ديدم از اين ديگر بدتر ندارد، معا يعنی روده فاره هم موش، يعنی روده موش اصطلاحاً معافاره يعنی امعاء فاره فاره يعنی موش ديگر خب، يعنی مثل روده موش می­ماند باريک است خيلی باريک است اين غرض آن ادونی که هست اين است،

س: عجيب است تو تهذيب اين حديث سه بار آمده سه­تا ترتيب مختلف دارد يکش اين است که می­گويد سمعت همين ذيلش دارد که قال اميرالمؤمنين لا تبع الحنطة بشئ الا يداً بيد و لا تبع قفيزاً من حنطة قفيزين من شئ قال و سمعت اباجعفر عليه السلام يکفأ وسقاً من تمر مدينه بوسقين من تمر خيبر لان تمر المدينة اجودهما

ج: همين درست است

س: حالا در اين متن اصلاً داستان اميرالمؤمنين نبود اما در داستان اميرالمؤمنين که داستان را ابوبصير می­پرسد در تهذيب اين شکلی است حسن ابن محبوب عن سيف التمار قلت لابی بصير می­آيد می­پرسد تا اين­که می­گويد کان علی ابن ابی طالب عليه السلام يکره ان يستبدل وسقاً

ج: يُستبدَل وسقه،

س: ان يُستبدل وسقاً آخر

ج: وسقاً دارد خيلی خوب

س: ان يستبدل وسقاً من تمرالمدينه بوسقين من تمر خيبر تمام شد ديگر و لم يکن علی عليه السلام يکره الحلال ديگر اجود و ادون را ندارد اما تو بعدش اين است که احمد ابن محمد عن الوشاء عن عبدالله ابن سنان قال سمعت اباعبدالله عليه السلام يقول کان علی علیه السلام يکره ان يستبدل وسقاً من تمر خيبر بوسقين من تمر المدينه،

س: بر عکس شد

س: برعکس شد لان تمر المدينه ادونهما،

ج: يا بايد اين جوری باشد يا آن جوری باشد ديگر به هر حال علی ای حال البته اين نکاتی

س: تمر مدينه و خيبر را عرض می­کنم

ج: نکات ديگری هم حديث دارد يعنی جهات ديگری هم دارد که در بررسی متن مؤثر است حالا اگر وقتی کرديم جای ديگر و يک نکته خيلی مهم که چون بحث­های فهرستی هم هست خيلی عجيب است که شيخ مستقيم از کتاب حسن ابن محبوب نقل می­کند آن ذيل را ندارد لان تمر المدينه ادون يا اجودهما اما مرحوم کلينی از طريق احمد اشعری نقل می­کند از کتاب حسن ابن محبوب دارد اصلاً يک بحث ديگر هم اصلاً مقابله اين نسخه­ها خودش يک مشکلی دارد حالا ما نمی­دانيم تو متن حديث بياوريم تو فهرستی، مقابله­ای يعنی در حقيقت گاهی اوقات مقابله دو نسخه از دو کتاب يعنی دو کتاب است گاهی اوقات مقابله دو نسخه است نه دو کتاب اين­جا الآن دقت بکنيد شيخ طوسی ابتدا کرد به اسم حسن ابن محبوب عادتاً از ايشان گرفته از حسن ابن محبوب اين ذيل را نداشت لان تمر المدينه اجودهما يا ادونهما نداشت، حديث اول که خواند مرحوم کلينی از احمداشعری از حسن ابن محبوب، ظاهراً معلوم است دو نسخه از کتاب ظاهرش با اين­که دو نسخه از کتاب بوده البته يک احتمال هم هست دو نسخه از کتاب احمد بوده احمداشعری، احتمال هست ليکن ضعيف است به هر حال دو نسخه باز با همديگر اختلاف دارند دو نسخه از يک کتاب حالا يک احتمال هست که سقط شده باشد، يک احتمال هست که اين ذيل اصلاً مال امام نباشد بعد اضافه کرده اصلاً ذيل را اضافه کرده، اگر مال امام نباشد اين تو بحث متن تأثيرگذار است دقت می­فرماييد اين تو بحث متن يعنی می­شود حديث مدرج يک قسمتش مال امام نيست مدرج می­شود، علی ای حال همين حديث واحد همين مقدار به درد کار ما خورد حالا غير از کلمه ادون و اجود و اين­ها اصلاً يکی از، ديگر من زياد ديدم يعنی يکی دوتا نيست، اصلاً بخواهيم مقارنه بين نسخ ابن محبوب مخصوصاً گاهی از کتاب محمد ابن احمد که هرسه همان دبه شبيب، هرسه بزرگوار کلينی صدوق و شيخ طوسی از اين کتاب در اختيارشان بوده هرسه با هم اختلاف دارند خيلی عجيب است يعنی نه دقيقاً متن کلينی مراعات شده نه صدوق نه شيخ طوسی اين هم خيلی عجيب است اين هم يکی از چيزهای است که الآن فعلاً ما برايش وجه واضحی را نمی­شناسيم.

س: يک کتاب احتمال نسخ متعدد هم در همان موقع داشته ديگر نه؟

ج: داشته اما کار کردند رو نسخ مخصوصاً در قم کار کردند و طروق خودشان را که نوشتند کار کردند البته يک بحث ديگری است حالا نمی­دانم اين­جا متعرض بشويم يک احتمال ضعيفی هست چون حالا بخواهيم باز واردش بشويم و شرحش و اين­ها که به اصطلاح درست است اين­ها مثلاً مرحوم شيخ طوسی سندش را به کتاب فرض کنيد ابن محبوب می­نويسد اين مطلب قابل قبول ليکن احتمالاً مقيد نباشد از همين نسخه نقل بکنند يعنی همين نسخه­ای که با اين سند بوده يعنی به عبارت اخری مثل اجازاتی که ما الآن داريم از علماء برای کتب گاهی از کافی چاپ قديم نقل می­کنيم گاهی کافی چاپ جديد نقل می­کنيم طبق آن اجازه­ای که مثلاً فرض کنيد من از آقای مرعشی گرفتم از استادش تا برسد به شيخ طوسی و بعد به شيخ کلينی از آن نسخه­ای که با اين اجازه بوده اولاً در دست ما نيست و اصولاً معلوم نيست نقل می­کردند طروق را می­نوشتند اما معلوم نيست که مقيد به نقل از آن طريق باشند،

س: آن موقع مقيد بودند حالت تطبيق هم می­کردند نمی­کردند؟

ج: بلی می­دانم

س: قرائت داشتند

ج: می­دانم اين حالا عرض کردم چون اين مطلب،

س:

7: 16

ج: بلی اين را بايد بگذاريم يک وقت ديگر توضيحی عرض بکنم يعنی به عبارت ديگر تا وقتی که کار فهرستی بود اين کار می­شد شيخ که آورد رجالی کرد مشکل درست کرد ما الآن در ترجمه حسن ابن سعيد که مرحوم نجاشی دارد ايشان به استادش ابن نوح می­گويد که طروقت را به اين کتاب بنويس، دقت می­کنيد می­خواهيد بياوريدش حالا من هم خودم خيلی حال ندارم حالا يک کمی گوش بدهيم حسن ابن سعيد را بياوريد مرحوم نجاشی راجع به حسين ابن سعيد عنوان ندارد مدخل ندارد به اسم برادرش دارد با اين­که الآن ما هرچه می­خوانيم حسين ابن سعيد می­خوانيم ما الآن اين يکی از موارد اختلاف بين اجازات و بين واقع احاديث است الآن در احاديث ما همه­اش حسين ابن سعيد است اما در فهارس اصحاب يعنی مثل نجاشی تو حسن ابن سعيد آمد سرش هم اين بوده که اين­ها با همديگر در تأليف اين کتاب­ها بودند سی کتاب بوده مثل الآن مثلاً کتاب شرايع چهل و سه­تاست چهل­تا کتاب است، چهل و سه­تا کتاب است ايشان سی­تا کتاب نوشته مرحوم حسين ابن سعيد بعدها اصلاً اين معيار شد: له کتب ثلاثين مثل کتب حسين ابن سعيد اصلاً اين طور می­نوشتند الکتب الثلاثين همان دوره­ای بوده که مرحوم حسين ابن سعيد نوشته آن وقت با مشارکت برادرش نوشته از اين­که در آن­جا هم بعضی­ها گفتند اگر، ما الآن همين ديشب حديث را خوانديم حسين ابن سعيد پريشب بود ديشب بود عن فضاله يکی از علماء نقل می­کند گفته اگر ديديد حسين ابن سعيد عن فضاله اين غلط است حسن عن فضاله حسين فضاله را درک نکرده اين حسن بايد باشد خود نجاشی هم زيربار نمی­رود قبول نمی­کند علی ای حال خدش يک، آن وقت ايشان حالا بخوان حسن ابن سعيد بعد طروق می­گويد بعد می­گويد: و کتبت الی ابن نوح، چون ابن نوح حالا چون بحث­هايش را نمی­خواهيم بخوانيم چون مرحوم ابن نوح که استاد نجاشی است ايشان بعدها منتقل می­شود به بصره و در بصره فوت می­کند لذا شيخ طوسی با اين­که زمان ايشان را درک می­کند از ابن نوح نقل نمی­کند هرچه مطلب در کتاب نجاشی از ابن نوح هست از منفردات نجاشی است شيخ او را نديده شيخ مفيد را ديده اين­ها مشترک بين هردوست خب ابن غضائری پدر ديده ابن عبدون را ديده اين­های که مشترک­اند عدد محدودی­اند يک نفر يا دو نفر هست که شيخ نقل می­کند نجاشی نقل می­کند دو نفر هستند تقريباً هفده هجده نفر بيست نفر هم هستند که نجاشی نقل می­کند شيخ نقل نمی­کند نسبت بين مشايخ اين دو عموم و خصوص من وجه است ليکن انفراد شيخ خيلی کم است انفراد نجاشی خيلی زياد است و اين هم سرش واضح بوده چون شيخ اهل خراسان بوده اهل طوس بوده در سال چهار صد و هشت وارد بغداد شده لذا مشايخی که قبل از چهار صد و هشت فوت کردند شيخ آن­ها را نديده اما نجاشی بچه بغداد است مضافاً اين­که پدرش شيخ الشيعه فی زمانه بوده، خب خانه پدر رفت و آمد و با علما و مشايخ و اين­ها لذا خيلی مشايخ را ايشان درک کرده که اصولاً شيخ طوسی آن­ها را درک نکرده کلاً، ليکن ابن نوح را شيخ طوسی درک کرده چون می­گويد چهار صد و نه وفاتش است شيخ طوسی چهار صد و هشت بغداد رفته ايشان چهار صد و نه است ليکن می­گويد آراء شاذه بهش نسبت می­دادند مثل قول به رؤيت ظاهراً مراد از رؤيت رؤيت خدا در روز قيامت است، روايتی ديدم اهل سنت که خدا را می­بينيم،

س: روايت خودمان هم داريم

ج: داريم، همين ديگر ايشان از همان راه و بعد هم می­گويد بصره بود و لم يتفق لقائی اياه اين­که با اين­که ايشان زنده بوده و شيخ طوسی بغداد آمده مع ذلک چون در بصره بوده آن را نديده مرحوم نجاشی نامه می­دهد به، اصطلاحاً به اين می­گويند کتابت، اجازه به نحو کتابت، کتبت اليه که طروق خودت را طروق به کتب حسن ابن سعيد يا حسين ابن سعيد کتبت الی ابن نوح بخوانيد

س: بعد توی صفحه 58 شماره 136 و 137 حسن ابن سعيد شارک

19: 20

کتب ثلاثين المصنفه

ج: کتب ثلاثين دقت کنيد بعد می­گويد المصنفه چند دفعه من عرض کردم اين کتب حسين ابن سعيد جزو مصنفات بوده جزو اصول نبوده

س: و انما کثر اشتهار الحسين اخيه بها بعد اين­جا می­گويد که و

ج: اين اشتهار هم در کتب حديث در کتب حديث حسين است اما تو اجازات حسن به اسم حسن وارد شده

س: بعد اسم کتب را می­برد بعد می­گويد اخبرنا بهذه الکتب غير واحد من اصحابنا من طروق مختلفة کثيره فمنها ما کتب الیّ به ابوالعباس احمد ابن علی ابن نوح

55: 20

رحمه الله

ج: ابوالعباس مرحوم نجاشی زياد اسم ابوالعباس می­برد بعضی­ها هم گفتند اين مشترک است چون ابن عقده هم کنيه­اش ابوالعباس است نه واضح است هرجا ابوالعباس استادش باشد مراد ابن نوح است ابن عقده اصلاً استادش نبود،

س: فمنها ما کتب الیّ به ابوالعباس فی جواب کتابی اليه و الذی سئلت تعريفه من الطرق الی کتب الحسين ابن سعيد رضی الله عنه فقد روی عنه ابوجعفر احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: آن وقت اين ترتيب­شان اين جوری بوده ترتيب قديم وقتی می­خواستند فرض کن بگويند کتب حسين آن راوی اخير را می­ديدند مثلاً اين­جا الآن کتاب حسن ابن محبوب بود راوی اخيرش احمداشعری بود، می­گفتند چندتا نسخه دارد، نسخه احمداشعری نسخه فلان، بعد اما نسخه احمداشعری را فلان نقل کرده نسخه فلان را اين طوری اين رسم اين­که اسم نوشته طبق قاعده، اين راوی اخير است،

س: نسخه­ها به اسم راوی اخير چاپ شده

ج: نسخه­ها به اسم راوی اخير است بلی بخوانيد آن وقت اين خودش يک نحو اجازه بوده به نحو کتابت بهش می­گويند يا مراسله اين هم يک نحو اجازه است بفرماييد

س: احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: احمد ابن محمد مستقيم از حسين ابن سعيد نقل می­کند چون احمد در قم بوده حسين ابن سعيد در اهواز بوده رفته اهواز از ايشان نقل می­کند عراق هم رفته ايشان از بغداد و کوفه و اين­ها نقل می­کند

س: و ابوجعفر احمد ابن محمد ابن خالدالبرقی

ج: معاصر ايشان است احمدبرقی ليکن احمد برقی فکر می­کنم اهواز نرفته خيلی شاهر به سير و سياحت احمدبرقی نداريم چون يا ايشان نوشته يا بعد می­گويند يا بعدش می­آيد يا قبلش، حسين ابن سعيد بر اثر تقاضای مردم قم می­آيد قم آخر عمر در قم ساکن است يک قبری هست نزديک سر آن بازار شنيدم مال ايشان است مثلی که نه، سر اين بازاری که مقابل شيخان است، يک قبری هست

س: لاهيجی است

س: لاهيجی است که آقای مرعشی دست می­دادند آوردند بالا

ج: بالا، يک قطب­راوندی را می­گفتند آقای مرعشی

س: نه قطب­راوندی داخل صحن است

ج: صحن است

س: آن­هم اين دوتا را

ج: بلی، يکی به اسم حسين ابن سعيد هم هست شنيدم يا در شيخان است خود ايشان اين­جا دفن شد خود حسين ابن سعيد در قم دفن شد حالا من می­گويم يک کسی می­گويم اين آقای مرحوم آل اصغر است چه بود؟ که خيلی قم شناس بود،

س: فقيهی

ج: فقيهی

س:

19: 23

ج: ايشان حالا ايشان يا يک کسی ديگر يک­جای نقل می­کند که قبر حسين ابن سعيد يا شيخان است يا آن چيزی هست که مقابل چيز به اصطلاح آن مال شهرداری اسمش؟ ابن بابويه يک چيزی آن­جاها غرض به اسم حسين ابن سعيد هست بفرماييد احمدبرقی عادتاً بايد در ايام قم از ايشان گرفته

س: و ابوجعفر احمد ابن محمد خالدبرقی و حسين ابن الحسن ابن ابان

ج: اين حسين ابن حسن ابن ابان هم از مشايخ است ايشان هم ايشان به اين معنی از ايشان گرفته حسين که حسين ابن سعيد که وارد قم می­شود خانه پدرش وارد می­شوند حسن ابن عوان، اين پسر صاحب­خانه ازش اجازه کتب را گرفته اين حسين ابن حسن ابن عوان اين به اصطلاح آن دوره آخر حسين ابن سعيد است اجازه­ای در آن مدتی که در قم بودند از ايشان گرفتند، بفرماييد؟

س: احمد ابن محمد ابن حسن سکن القرشی برزعی،

ج: برزعی اين­هم مشهور نيست آن قدر بد نيست بلی

س: ابوالعباس احمد ابن محمد دينوری

ج: اين يک کمی مجهول است ابوالعباس دينور دينور همين طرف همدان است اين حالا که است اين درست نمی­شناسيم ببينيد پنج طريق پنج نسخه چقدر قشنگ ابن نوح پنج نسخه از اين کتاب تعريف می­کند آشنا می­کند احمداشعری به قول خودش از همه بهتر است، احمدبرقی بعد حسن ابن حسين ابن ابان، بعد جناب آقای ابن سکن، بعد هم جناب مستطاب دينوری پنج طريق برای اين کتاب می­آورد خوب دقت کنيد عمده کار اين­جاست بعد چه می­گويد ايشان،

س: و اما ما عليه اصحابنا و المعول عليه ما رواه عنهما احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: آن نسخه­ای که الآن بين اصحاب خيلی مشهور است نسخه احمداشعری است اين خيلی مشهور است، آن وقت طروقش را بهش می­گويد

س: اخبرنا الشيخ الفاضل ابوعبدالله الحسين ابن علی ابن سفيان بزوفروی

ج: اين به اصطلاح ابن بزوفروی از اجلاست بزرگان است حسين ابن علی

س: کتب الیّ فی شعبان سنة اثنتين خمسين و ثلاث مأة

ج: سه صد و پنجا و دو

س: قال حدثنا ابوعلی الاشعری احمد ابن ادريس

ج: اين بايد همرتبه­های کلينی باشد ابوعلی اشعری است استاد کلينی هم هست احمد ابن ادريس ايشان ابوعلی اشعری

س: قال حدثنا احمد ابن محمد ابن عيسی عن الحسين ابن سعيد فی کتبه الثلاثين

ج: اين خيلی کتابی اين طريقش خوب است اين طريق خوبی است بعد يکی ديگر هم اضافه می­کند بلی و اخبرنی به

س: و اخبرنا ابوعلی احمد ابن محمد ابن يحيي العطار القمی

ج: اين توثيق نشده اين پسر محمد ابن يحيي است اين شخص توثيق نشده گفتند از اين­که ايشان گفته اين نسخه کاملاً مورد اعتماد است از اين­که ايشان جزو مشايخ حديث قبول بکنيم يعنی بهترين راه برای توثيق احمد، من هميشه عرض کردم دوتا احمد داريم که پدرهايشان هم محمد است احمد، يکی پسر محمد ابن يحيي، يکی هم پسر محمد ابوالوليد حسن ابن وليد و هردو آقازاده هستند و هردو هم توثيق نشدند، از راه مشايخ حديث و اجازه و اين­ها

س: توثيقات عامه

ج: از توثيقات عامه و فرق­شان هم اين است که مرحوم احمد پسر محمد ابن يحيي استاد صدوق است آن پسر ابن الوليد استاد شيخ مفيد است يعنی شيخ مفيد خيلی­جاها می­گويد عن احمد ابن محمد عن ابيه اين احمد در اين­جا پسر ابن الوليد است صدوق هم اگر گفت احمد عن ابيه پسر محمد ابن يحيي است اين­ها خيلی باهم اشتباه می­شوند رتبه­شان فرق می­کند ابن نوح در رتبه شيخ صدوق بوده از اين نقل می­کنند از اين عبارت فهميدند به اين­که اين شخص ثقه است برای اين­که مثل ابن نوح رو طريق او حساب کرده عن ابيه، روشن شد اين هم شرحی که در خارج،

س:

16: 27

بلی قال حدثنا ابی و عبدالله ابن جعفر حميری و سعد ابن عبدالله جميعاً عن احمد ابن محمد ابن عيسی

ج: بر می­گردد به حسين ابن سعيد ببينيد بخوانيد همه­اش را بخوانيم طول می­کشد يک دو سه سطر آخری را هم بخوان دينوری

س: و اما ابوالعباس دينوری فقد اخبرنا الشريف ابومحمد الحسن ابن الحمزة ابن علی

ج: يعنی چند دفعه اسمش را بردم طبری از مراعش است مرعشی حسن ابن حمزه ايشان هم از اجلاست ايشان هم از ايران بوده آمده عراق بغداد و مشايخ بغداد ازش حديث نقل می­کند نجاشی هم توسط مشايخ از ايشان نقل می­کند

س: فيما کتب الينا ان ابالعباس احمد ابن محمد دينوری حدثهم عن الحسين ابن سعيد فی کتبه

ج: بعيد است اين سند کم دارد

س: جميعاً

10: 28

منصرفه من زيارة رضا عليه­السلام ايام جعفر ابن الحسن الناصر بآمل طبرستان

ج: جعفر برادر حسن، اصلاً آن ناصر معروف حسن است حسن ابن علی الناصر الکبير که معروف به کرّ اتروش چون در يک جنگی ضربه­ای به گوشش می­خورد گوشش کر می­شود از بزرگترين ائمه زيديه ايران است، بزرگترين امام زيديه ايران اين است حسن خيلی با شخصيت، حسن ابن علی الناصر الکبير اين همين است که جد مادری سيدمرتضی است و سيدرضی اين ناصر کبير است بلی اما خيلی بعيد به نظر می­آيد بتواند ابن نوح با دو واسطه از حسين ابن سعيد نقل بکند بفرماييد،

س: بلی سنه ثلاث مأة و قال حدثنی الحسين ابن سعيدالاهوازی بجميع مصنفاته قال ابن نوح و هذا طريق غريب لم اجد له ثبتاً الا قوله رضی الله عنه

ج: راست است بلی

س: عجيب و غريب

ج: غريب است بلی ما هم که خوانديم گفتيم راست است اين، طريق عجيب و غريبی است که به دو واسطه بخواهد از حسين ابن سعيد نقل بکند و دينوری بخواهد سال سه صد از حسين ابن سعيد خيلی عجيب است خيلی غريب است

س: اريد و ان تروی

ج: خب حالا ببينيد اين عمده­اش اين ذيل

س:

24: 29

صاحبها فقط

ج: و يجب وقتی می­خواهد اجازه بدهد به نجاشی می­گويد هر نسخه­ای را از همان صاحبش بايد نقل کنيد جا به جا نکنيد، و يجب

س: ان تروي عن کل نسخة من هذا بما روا صاحبها فقط و لاتحمل رواية علی

ج: رواية يعنی نسخه به نسخه يعنی چاپ به چاپ اگر می­خواهی از وسائل را چاپی، همين کاری الآن می­کنيم می­نويسند چاپ بيروت و سال فلان، بايد اين خصوصيات را مراعات بکنيم خيلی عجيب است اين عبارت اين­که شما هم فرموديد که مقيد اين عبارت خيلی تقيد است اين عبارت اصلاً می­گويد واجب است هر نسخه­ای را به صاحبش نسبت، می­گويد چاپ فلان، چاپ قم چاپ بيروت چاپ اين­ها تمام اين روايت مرادشان در زمان ما چاپ است روايت در آن زمان چاپ است مثلاً می­گفتند کتاب حسين ابن سعيد رواية احمد رواية البرقی اين طوری می­گفتند مثلاً چاپ لبنان بعد ايشان می­گويد اگر هر نسخه­ای نقل کردی آن چاپش را در نظر بگيريد،

س: بعيد شيخ طوسی همچو کاری کرده باشد

ج: مشکل اين است

س:

36: 30

می­گوييم که از مصنفات و امثال دبه شبيب نقل می­کند اين­که بخواهد نسخه بدل­های هر طريق را

ج: اولاً همچون کاری نکرده الآن شيخ طوسی

س: می­گويم نمی­کنم ديگر يعنی بعيد است

ج: شيخ طوسی الآن عملاً اين کار را نمی­کند در تهذيب ندارد که مثلاً عن حسين ابن سعيد رواية فلان، نسخه فلان، روشن شد شماها می­گويم

س: بلی ولی اين از قبل همين طور بوده

ج: نه اين مشکل ديگر هم دارد حالا من نمی­خواستم وارد اين بحث بشوم

س: اجازه اين­ها فرموده بود بعد که نقل می­کند

ج: نه چيز ديگر هم دارد حالا اول مشيخه شيخ طوسی را هم بياوريد تمامش کنيد عبارت را

س: بلی و لا نسخة لنا نسخه لئلا يقع فيه اختلاف

ج: خيلی دقيق است انصافاً متأسفانه شيخ از اين راه خارج شده چرا؟ رفته رو حجيت خبر حجيت را قبول کرد، اين­ها مال کار فهرستی است نسخه شناسی می­کنند آن کار را رجالی است، مشيخه را بياوريد مشيخه شيخ را غير از آن مطلب که الآن عملاً در کتاب شيخ طوسی نيست حالا مشيخه را هم بياوريد

س: قال محمد ابن الحسن ابن علی طوسی شرطنا فی اول هذا الکتاب ان نقتصر علی ايراد شرح ما تضمنته

51: 31

و نذکر مسأله مسأله فنريد فيها الاحتجاج من الظواهر و الادلة المفضية الی العلم و نذکر مع ذلک طرفاً من الاخبار التی

ج: طرَفاً

س: طرَفاً من الاخبار التی رواها مخالفونا ثم نذکر بعد ذلک

ج: اين بنايش بوده اما ندارد مخالفون توش ندارد بعد برگشته

س: بنا را می­گويند و ثم انا رأينا انه يخرج بهذا البعث عن الغرض و يکون مع هذا الکتاب و مع هذا الکتاب

ج: مع هذا، الکتاب

س: الکتاب مقطوراً غير مستوفی فعداً عن هذه الطريقه الی ايراد احاديث اصحابنا

ج: حالا دقت کنيد ايراد بلی

س: المختلف فيه و المتفق

ج: المختلف فيها و المتفق

س: بلی ثم رأينا فيه چاپ شده فيها بايد باشد

ج: بلی ثم رأينا

س: بلی ثم رأينا بعد ذلک ان استيفاء ما يتعلق بهذا المنهاج اولی من اطناب فی غيره فرجعنا و اوردنا علی الزيادات ما کنا احللنا به و اختصرنا من ايراد الخبر علی الابتداء بذکر مصنف الذی اخذنا الخبر من کتابه او صاحب اصل الذی اخذنا الحديث من اصله، و استوفينا غاية جهدنا ما يتعلق بلی

ج: صاحب اصل و صاحب ببين در اينجا می­گويد من مصنف و اصل را جدا کردم اما عملاً نمی­بيني مشکل ايشان اين است

س: پس بنا داشته که جدا کند

ج: بنا داشته اين روش عينی آن وقت بوده همين کار نجاشی

س: بعد تو بحث حجيت خبر رسيد

ج: نه اول جوانی­اش بوده بيست سی ساله بوده تقريباً نوشته،

س: مصنف هم اول عمرش

ج: اول عمرش، جوش و خروش علمی داشته بعد يکدفعه کم شده بعد بگويد، بفرماييد

س: بعدش به بحث اختلاف است

ج: نه بخوان بخوان همين را می­خواهم بذکر المصنَف

س: المصنف الذی اخذنا الخبر من کتابه او صاحب اصل الذی اخذنا الحديث من اصله و استوفينا غاية جهدنا ما يتعلق باحاديث اصحابنا رحمهم الله المختلف فيه و المتفق و بينا عن وجه تعبير فی ما اختلف فيه علی ما شرطناه فی اول الکتاب و اثرنا التعبير الی خبر يقضی علی الخبرين و اوردنا متفق منها فيکون ذخراً و ملجأً لمن يريد طلب الفتيا من الحديث فالآن و حيث وفقنا الله تعالی للفراغ من هذا الکتاب نحن نذکر طرق التی يتوسل بها

ج: نذکر طروقی را که به اين کتب به اصطلاح می­رساند مثلاً کتاب حسين ابن سعيد، کتاب احمد، اين طروق را می­نويسد

س: رواية

52: 34

الطروق التی يتوسل بها الی رواية هذه الاصول و المصنفات و نذکرها علی غاية ما يمکن من الاقتصار تخرج الاخبار بذلک حد المراسيل

ج: می­بينيد

س: و تلحق بباب المسندات

ج: اين خيلی عجيب است اين عبارت ايشان خيلی بد است می­گويد ما سعی کرديم طروق را بنويسيم فقط به خاطر اين­که سندی داشته باشد مرسل نباشد مسند باشد چون اين­ها مشهور است حالا بعدش را بخوان

س: و لعل الله ان يسهل لنا

24: 35

ان نقصد بشرح ما کنا بدأنا به علی المنهاج الذی سلکنا و نذکره علی استيفاء و استقصاء بمشيئة الله و عونه

ج: ببينيد دقت کنيد می­گويد من تريه­ها را دارم اما اين به خاطر اين که روايات از حد به اصطلاح ارسال خارج بشود يعنی من وقتی به اسم حسين ابن سعيد می­کنم روايت مرسل است ديگر برای اين­که مرسل نباشد و تلحق بالمسانيد من سند می­آورم،

س: بعد می­گويد بنا دارم که

ج: بعد تکميلش بکنم حالا آن ديگر بنای بعدی است اين مطلب اين عبارت مشعر به اين است که خيلی مقيد به نسخه نيستند مشکل کار اين است

س: تکثير تخريج مصدر لازم می­آيد

ج: نه تکثير نه می­گويد من فقط می­خواستم بگويم که اين مرسل نيست همين مقدار يک سند دارد مثلی که ما يک سند برای کافی نقل می­کنيم اما نه اين­که من کافی را با اين سند دارم نقل می­کنم دقت کنيد: لتخرج بذلک من المراسيل و تلحق بالمسانيد نکته اساسی اين است که نمی­خواهد بگويد چون اين نسخ مختلف اند من اختلاف نسخ را کنترل و لذا هم بالفعل کنترل نکرده ايشان اختلاف نسخ را و به لحاظ حسين ابن سعيد حالا نمی­دانم آن­جا

39: 36

ماکان فيه عن الحسين ابن سعيد آن­جا می­نويسد دوتا از اين طروقی را که مرحوم نجاشی دارد ايشان دارد دوتا دارد اما هيچ وقت اولاً نجاشی پنج­تا نوشت از ابن نوح يکش که خب خيلی غريب بود هيچی کنار، چهارتا لا اقل حالا بعد بياييم ماکان فيه در آن مشيخه از حسين ابن سعيد ديگر ما هم يواش يواش بحث را جمع، ما می­خواستيم امشب وارد بحث ديگر بشويم نشد ديگر حالا به همين هم جمع بشود، اين بحث اگر روشن بشود يک چيزهای عجيبی در می­آيد يعنی آن دقتی را که مثل ابن نوح و نجاشی داشتند که نسخه­ها کاملاً متمايز شود متأسفانه اين از بين رفت،

س: اين بحث هم انشاءالله يک بحث فهرستی

ج: اين خيلی عجيب است و يک کتابی است به نام نوادر که شيخ وسائل هم ازش نقل می­کند آن هم شرحی دارد اگر يک وقتی فرصتی شد يک شرحی راجع به آن که منسوب است در کتاب وسائل به احمداشعری البته محقق کتاب مرحوم آقای ابطحی

45: 37

که مدرسه ايشان آنجا نوشته بعضی­ها هم به حسين ابن سعيد نسبت دادند، خود من موفق شدم مقدار زيادی يک مقدار معتنابهش را دقيقاً با کتاب تهذيب شيخ مطابقه کنم خيلی­هايش عين روايت حسين ابن سعيدی است که شيخ آورده مو نمی­زند اصلاً کانما کتاب حسين ابن سعيد که در اختيار شيخ بوده همين است يک چيزی شبيه اين است اصلاً چون توی الفاظ اختلاف دارند مو نمی­زند با آن­چه که در تهذيب است و اين نسخه نسخه شاذی است آيا شيخ از اين نسخه شاذ نقل کرده، عملاً که اين جور ما ديديم آن­که خودم مراجعه کردم چون تا حالا اين را کسی نگفته الآن اين­جا ما بگوييم در متن خيلی متن اين کتاب نوادر البته بعضی­ها هم به حسين ابن سعيد به نظرم اولش هم احمد عن حسين ابن سعيد است حالا اين چه کتابی است مال که است؟ خودش خيلی الآن ابهام دارد احتياج به يک توضيح طولانی دارد مرحوم صاحب وسائل خيال کرده اين کتاب نوادر احمد ابن محمد ابن عيسی است به اين عنوان باش برخورد کرده و آورده در کتابش خودش اين کتاب را پيدا کرده استنساخ کرده به خط خودش همين نسخه خطی ايشان در همين کتابخانه آقای حکيم در نجف هست و اين­که چاپ در قم مرحوم آقای ابطحی از همين نسخه ظاهراً نهصد و، ببخشيد هزار و هفتاد يا هشتاد می­گويد يک نسخه­ای ديدم تاريخش هزار و هشتاد بود يا هزار و هفتاد و من در هفت سال بعد از اين کتاب استنساخ کردم، حالا کسی نيست از صاحب وسائل بپرسيد اين نسخه­ای به اين تازگی­ها هفتاد هشتاد يک نسخه قديمی بود عتيقه بود باز مطلبی بود يک نسخه­ای به اين تازگی طبعاً اين نسخه،

س: استنساخ شده بوده ديگر تاريخ استنساخ

ج: تاريخش هزار و هشتاد خب خيلی تازه است ديگر حالا اين نسخه در اختيار مرحوم چون مجلسی هستند ديگر با هم متقارب­اند به اصطلاح بين مجلسی و صاحب وسائل اصطلاح اهل حديث اجازه مدبجه هست يعنی هرکدام به ديگری اجازه داده اصطلاحاً تدبيج اجازه مدبجه مجلسی به ايشان ايشان به مجلسی اجازه داده غرضم اين است که مرحوم مجلسی احتمال داده کتاب مال حسين ابن سعيد باشد يا مال احمداشعری باشد ايشان هم احاديثش را استخراج کرده به اين عنوان، حالا از عجايب اين است که اين يک کتابی را هم از مکه آورده بودند به اسم فقه الرضا نصف تقريباً دوم فقه­الرضا همين کتاب است همينی که الآن مجلسی اين نصف دوم را به اسم فقه­الرضا استخراج کرده يعنی هم با رمز ين، ين يعنی حسين ابن سعيد يا احمداشعری و با رمز ضا يعنی فقه­الرضا مرحوم صاحب وسائل آن را نوادر احمد گرفته من مقدارش را از احاديثش را با جاهای که شيخ به اسم حسين ابن سعيد ابتداء کرده مقارنه دقيق کردم مو نمی­زند خيلی دقيق است از آن ور آدم بگويد اين مال آن است مال اين است خيلی همچو،

س: مواردی دارد در نوادر که در تهذيب نباشد نتيجه

ج: نه ديگر من همه را مقابله نکردم يک مواردی را يعنی اين طور نبوده که مثلاً بنشينم از اول تا آخرش مقارنه بکنم يک مواردی را مقابله کردم چون آخر اين يک تأثيری هم دارد در حديث چون اين حديث رفع شش­تايي در اين هم آمده تو اين نوادر هم آمده حديث رفع شش­تايي چون حديث رفع شش­تايي فرض کنيم مثلاً تو کافی آمده که سندش مرسل است توی صدوق آمده که کاملاً مرسل است اين­جا را هم الآن بعضی از معاصرين گفتند اين سند صحيح است کسانی که آمدند سند حديث رفع را صحيح بکنند در همين نسخه نوادر اين­که بدتر از همه آن­هاست از عبدالرحمن جعفی، چه است؟ جابر ابن اسماعيل ابن عبدالرحمن جعفی نقل می­کند اين­که باز بدترش اين شخص است، علی ای به هر حال چون آمدند عده­ای الآن از اين راه وارد شدند که اين حديث صحيح است به خاطر همين کتاب نوادر احمداشعری و اين­ها توجه نکردند ما نمی­خواستيم وارد کتاب شناسی بشويم توجه نکردند که اين اصلاً اين کتاب که در قرن يازدهم پيدا شده اصلاً معلوم مال که هست؟ من چيزی که خودم مقارنه کردم خيلی با کتاب به اصطلاح مرحوم شيخ جاي که از حسين ابتداء کرده و انصافاً اين، آوردی مال ماکان فيه عن حسين ابن سعيد بخوان که ديگر می­خواهيم تمامش کنيم ايشان برسند، ماکان فيه عن حسين ابن

س: و ما ذکرت فيها ذکر علی الحسين ابن سعيد فاخبرنی به الشيخ ابوعبدالله محمد ابن

ج: شيخ مفيد رحمه الله

س: و الحسين ابن عبيدالله

ج: ابن غضائری پدر حسين

س: عن احمد ابن عبدون

ج: ابن الهاشم

س: عن احمد ابن محمد ابن الحسن ابن الوليد

ج: اين احمد هم الآن اسمش را بردم گفتم يک احمد ابن محمد است پسر ابن الوليد اين هم پسر ابن الوليد است

س: عن اخيه محمد ابن الحسن

ج: ابيه بابا اخيه چه است؟

س: اين­جا و الاخيه نوشته

ج: غلط است واضح غلط است پدرش ابن الوليد معروف است چون ابن الوليد معروف محمد ابن حسن ابن احمد ابن الوليد القمی ايشان با اين طرح بفرماييد

س: وليد و اخبرنی به ايضا ابوالحسين ابن ابی جيد القمی

ج: ابن ابی جيد شاگر ابن وليد است اين فرقش با آن، هردو بر می­گرده به فهرست ابن الوليد فرقش اين است اين قرب اسناد دارد آن ندارد يعنی مرحوم شيخ به يک واسطه از ابن الوليد نقل می­کند همين ابن ابی جيد اين از اشاعره قم است نمی­شناسيمش هم درست ايشان آثار ابن الوليد را به بغداد آورده هم نجاشی ازش نقل می­کند هم مرحوم شيخ طوسی پس طريق اول دوتاست مفيد، پسر ابن الوليد، ابن الوليد اين تقريباً يکی است ابن ابی جيد، جيد اسم اسم اين علی ابن احمد ابن فلان ناصر الاشعری ناصر نمی­دانم گردن کلفت داشته يا چه جوری بوده؟ ابوجيد بهش می­گويند گردن دراز، به اصطلاح ابوجيد اين است البته مرحوم آقای خويي

54: 43

دائماً تقريباً ابن جيِد ليکن اشتباه است دائماً تلفظ ابن جيِد می­کردند، نه اين را علامه ضبط کرده درستش هم هست جيد همان است اين از اشاعره قم است ليکن خيلی آشنايي نداريم خيلی کم، همين شيخ ازش نقل کرده،

س: عن محمد ابن حسن ابن وليد عن الحسين ابن حسن ابن ابان

ج: اين حسين ابن حسن توضيح دادم اين پسر صاحب­خانه حسين ابن سعيد است اين همان نسخه­ای که آن­جا هم اسمش را برد حسين ابن حسن چون مرحوم حسين ابن سعيد خانه پدر اين وارد شده اين اجازه گرفته از حسين ابن سعيد خب اين يکی از آن طروقی است که در کتاب نجاشی آمده بلی بعد بفرماييد،

س: بعد اين­که و رووه ايضاً محمد ابن حسن ابن وليد عن محمد ابن حسن الصفار عن احمد ابن محمد عن الحسين ابن سعيد

ج: اين هم يک طريق ديگری است که به احمد بر می­گرده احمد، دوتا طريق از آن پنج­تا طريق دوتايش را اين­جا آورده يکی احمداشعری، يکش هم طريق به اصطلاح پسر صاحب­خانه حسين ابن حسن ابن ابان اين خلاصه­ای اما خب وقتی که مرحوم ابن نوح می­گويد بابا هر نسخه­ای را نقل می­کنی نسبت بده، شيخ اين کار را نمی­کند،

س: خلاف کرده يعنی به اجازه عمل نکرده اين از شيخ بعيد است

ج: خيلی بعيد است

س: خيلی مقيد بود واقعاً اين نشان می­دهد که خيلی ما بايد کار بکنيم خيلی و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.